



یاد دوباره از محمود نریمان

این مقاله به مناسبت چهلمین روز وفات محمود نریمان نوشته شد و در شماره اردیبهشت ۱۳۴۰ مجله «یغما تحت عنوان "به یاد دوست" به چاپ رسید و جزئی از آن به تأیید جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی در روز چهارم وفات او ضمن ورقی سوگ-آمیز که از طرف جبهه ملی طبع شده بود مندرج شد.

اینک به تجدید یاد آن مرحوم چاپ می‌شود تا علاقه‌مندان به‌زعمای ملی ایران که عده‌ای از آنها در اوضاع سخت دلیریهای بسیار کردند بتوانند زندگی کم مانند یکی از پاک‌ترین افراد مملکت را بشناسند.

چهل روز پیش از این (۵ فروردین ۱۳۴۰) مردی از میان ما و ازین خاکدان رفت که سالها باید تا مانند او فرد دیگری برای جامعه ایرانی بالیده شود. بی تردید با رفتن او درختی بلند و مستقیم از بوستان آزادی ایران بخوشید. این مرد محمود نریمان بود. سروی بود آزاده که از پا افتاد و با مرگ خود جامعه خردمندان و روشنفکران و آزادگان ایران را اندوهبار و سوگوار ساخت.

عجب آن دلر زیبا کجا شد عجب آن سرو خوش بالا کجا شد
میان ما چو شمعی نور می داد کجا شد ای عجب بی ما کجا شد
برو بر ره، بیرس از راهداران که آن همراه جان افزا کجا شد

مرگ نریمان از مرگهای تکان دهنده بود. عزائی بود که جامعه را به حرکت آورد. مرگش چون حیانتش سبب جهش و جنبش و بیداری بود. دوست و دشمن در مرگ وی آشوب گرفتند. دوستان و ارادت ورزان در سوک و بزرگداشت آن جوهر آزادگی بیا خواستند و دریافتند که یکی از شریف ترین و آزاده ترین افراد خود را از دست داده اند. با همتی که در تجلیل از مقام بلند و منزلت انسانی آن فقید نشان دادند نیک مشهور افتاد که مردان پاک دل و وطن پرست در میان مردم قدری والا و مرتبتی اعلی دارند.

اما دشمنان در هراس شدند که مردم بیدار و فهیم ایران دوستدار مطلق درستی و آدمیزادگی اندو باید فهم کرده باشند که حرکت بدان عظمت و جلال نشانی از نفرت نسبت به پلیدی و اهریمنی و جباری بود.

محمود نریمان پرهیزگار و منزّه از میان ما رفت و جسمش در زیر خاک نهان شد، اما یاد او از میان نمی رود و روان پاک او در ضمیر مردم روشن روان این آب و خاک پایدار می ماند.

رنگ تو هنوز در چمن هاست بوی تو هنوز در سمن هاست
از مرگ تو چون بنفشه کوژست در هر طرفی که نارونه است

تردید نیست که خلوص عقیدت نریمان نسبت به این سرزمین و ملت آن و ایمان اخلاقی و پاکی انسانی که در وجود آن گوهر شریف وجود داشت و خدمت بی ریا و عاشقانه که در تمام مناسب و مقامات مهم با درستی و آراستگی و پاکی در عین وطن پرستی و دلیری همراه بود سبب خواهد بود که همواره تجلیل او دوام بیابد و زندگی پر شورش را سرمشق

رفتار و کردار خود بدانیم .

نریمان مردی بود که در سخنش گرمی حیات و مبارزه و در اندیشه‌اش شور و عشق دفاع از حیثیت انسانی و مقام آزادگی هویدا بود . برافروختگی و هیجانی که در چهره‌اش گاه به گاه می‌دیدیم گویای روان پاک و قلب تابناک او بود . هنگام سخن از آزادی وطن زود و سخت گرم و تابان می‌شد و در بیان مفاسد اجماعی و بیداد و ظلم تاریخی چهره‌^۴ تیره‌رنگ او تیره‌تر می‌گردید . چون شمع روشنی بخش و فروزان بود .

داستان کوتاه اما خواندنی و شنیدنی‌زندگانی شخصی و اداری و اجتماعی و سیاسی سید محمود نریمان این است :

در مهرماه سال ۱۲۷۲ شمسی تولد یافت . در انگلستان و سویس تحصیلات عالی‌^۵ خود را به پایان رسانید و از دانشگاه ژنو در رشته تجارت تصدیق‌نامه^۶ اجتهادی گرفت . پس از اینکه به‌ایران بازگشت از بهمن ماه سال ۱۲۹۸ در وزارت فواید عامه و سپس در وزارت مالیه به خدمت اشتغال داشت و مدارج اداری را از مقام مترجمی کابینه (دفتر) آغاز کرد و در مناصب اداری مانند خزانه‌داری کل و دیگر مقامات مهم وزارت دارایی برجستگی و شخصیت و آراستگی و پاکدامنی و شهامت خود را نشان داد تا آنکه به زندگانی سیاسی قدم گذاشت و چند بار وزارت یافت (وزارت دارایی در ۱۳۲۳، وزارت راه در ۱۳۲۳، وزارت پست و تلگراف در ۱۳۲۴ و وزارت دارایی در ۱۳۳) و مدتی شهردار تهران بود و دو دوره نمایندگی مردم تهران را در مجلس شورای ملی داشت و از بنیان ملی شدن صنعت نفت بود .

شیوه زندگانی سیاسی و اجتماعی نریمان او را از نوادر این عصر ساخت و به حق افسانه تقوی و قناعت و وطن‌پرستی و دلیری شد . چهار صفت مذکور در آن مرحوم به نحو بارزی جلوه‌گر بود . نریمان‌زندگانی مادی خود را فدای حیات معنوی کرد و در حفظ شخصیت بارز خویش سر را بیش هیچ کس و هیچ چیز خم نکرد تا سربلند بماند و از خویشتن خویش خجل نگردد . روزی در بهار گذشته بمن می‌گفت که بهای زندگی به‌گمان من در آن است که بکوشیم تا انسان بمانیم و انسان بودن جز این نیست که از ظلم و بیداد بهره‌یزیم . حق را پایمال امیال حیوانی و شهوانی و شیطانی نکنیم . می‌گفت بهمین

ملاحظه است که هیچ مقام و کاری را در این ایام اخیر نتوانسته‌ام بپذیرم . در همه امور نشان فریب و دروغ و خیانت می‌بینم .

مرگ نریمان دردخیز هم بود . زیرا درین سالهای آخر، زندگی را به سختی و تنگدستی گذراند . اگر چه ظاهرش حکایت از تنگدستی نداشت و خوش لباس و منظم و آراسته بود اما دوستان و معاشرانش می‌دانستند که چرا در خانه‌های کوچک و با وسائل محقر و معیشت ناچیز منزوی شده است . تا چندی پیش نریمان قوی بنیاد و ورزش‌دیده سالم بود . اما در این سالهای اخیر بیماری بدو روی آورد و آن پیکر پهلوانی بیمارگونه و تراشیده شد . نگاهی به یادداشت‌هایی که در تقویم بغلی سال ۱۳۳۹ نوشته‌است نشان می‌دهد که آن مرد کم مانند چه تنگ دست زندگی می‌کرد در دفترچه یادداشت می‌نویسد :

۲۷ فروردین ۱۳۳۹ - به آقای ابتهاج (ابوالحسن) جواب معقولی در رد و عذر خواستن دادم . اظهار تأسف کرد .

۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۹ - کار کردم . لباس شویی ۴۰ + ماست ۱۲ + بند کفش و واکس ۱۱ + تلفن ۲ + بقولات ۲۲ .

۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۹ - حمام ۲۰ + صابون ۱۰ + کاهو ۴ + خط‌کش ۷ + کاغذ ۱۰ + تیغ ۱۲ + مداد ۲ .

۲۱ آبان ۱۳۳۹ - موجودی ۵۱۸۸ + بانک ۵۱۰۷ = ۱۰۲۴۵ ریال . قرض دخترم ۴۰۰۰ ، تاکسی ۱۵ + ۱۵ + شیر ۱۰ + نان ۳ + ماکارونی ۲۰ .

۵ آذر ۱۳۳۹ - منزل بودم خیلی افسرده .

۱۴ آذر ۱۳۳۹ - خرید پالتو به همت دخترم ۲۰۰۰ + تاکسی ۱۵ + شیر و ماست ۱۰ + غذا ۵۰ .

۲۳ بهمن ۱۳۳۹ - دخترم آکسالت داشت ، زود رفتم خوابیدم . روزنامه نیاورده

۱ - آقای ابتهاج مدیر بانک ایرانیان پس از اینکه اللهیار صالح از قبول تصدی امور اداره^۹ وصایت و قیمومت آن بانک عذر می‌خواهد آقای نریمان را به این کار دعوت میکند و آن مرحوم نیز قبول نمی‌کند .

۲ - منظور خانم شهناز شریف‌زاده دختر آقای غلامرضا شهنواز مدیر کودکان دکتر هوشیارست که از طفولیت مورد علاقه و محبت مرحوم نریمان بوده و به او " دخترم " خطاب می‌کرد و در خانه^۹ او وفات کرد .

بود خریدم ، باید کسر بگذارم .

۲۲ اسفند ۱۳۳۹ - موجودی ۸۲۵۳ که ۲۸۰۰ منزل است و بقیه همراه .

۲۶ اسفند ۱۳۳۹ - (آخرین یادداشت) - با بچه‌ها بالا رفتم . ۳ تاکسی + ۳۰ ایضا

از شمیران ۱۱ + بلیط ۴ + نان ۳

دیدید که میراث این مرد زبده و گزیده و آزادمنش بهنگام مرگ چه بود و چگونه دعوت بانک ایرانیان را برای تصدی مقامی که حقوقی پنج شش برابر موجودی آخرین روزهای حیات او را در بر داشت با مناعت جبلی رد کرد .

در وجود مرحوم نریمان چند صفت ممتاز و برجسته دیده‌ام . یکی آنکه مال و منال دنیوی پیش نظرش بکلی بی‌ارزش و پست بود و اگر چه زندگی محدودی داشت ، اما به نسبت توانائی خویش گشاده دست و بلند نظر بود . یادگاریهایی که برای خانواده^۱ شریف‌زاده خریده است حکایتی بر بلند نظری و ذوق لطیف آن مرحوم است .

دیگر آنکه وطن پرست بمعنی واقعی بود و نمی‌توانست دید که نسبت به مملکت و اموال عمومی ملت ایران دست تعدی دراز باشد و بیت‌العمال تفریط شود و ظلم و ستم نسبت به مردم روا گردد .

دیگر آنکه آزادی دوست و آزادمنش و طرفدار سرسخت آزادی و حقوق ملی بود و درین راه بود که تحمل مصائب و شداغد را بر خود و هر کس فرض می‌دانست و از گزند مخالف نمی‌هراسید .

دلیری و بی‌پروائی صفت برجسته^۲ دیگر اوست و به این صفت مشهورست . آنچه از خدمات او روایت می‌کنند همه دال بر وجود کامل این صفت در آن گوهر درخشان و عنصر شریف بود که بنحو اتم و اکمل تجلی و ظهور داشت .

مخالفت او و دوستش اللهیار صالح (بقول عبدالحسین هژیر "نورین ونیرین") با کمیسیون سه‌جانبی مشهور به کمیسیون قیومت ایران (در کابینه^۳ ابراهیم حکیمی) ، استعفا از وزارت راه بمناسبت آنکه متفقین اصرار به ابقای شخص غیر امینی در رأس راه‌آهن

۳ - مقصود شمیران است که با بچه‌های آقای شریف‌زاده به آنجا گردش رفته بوده

است .

دولتی داشتند، دو نمونه^۱ ارزنده از دلیری و وطن پرستی و سجایای اخلاقی آن مرحوم است که بحق باید سرمشق انسانی و درس مقاومت باشد.

مرحوم نریمان در مقابل فشار و ظلم چون کوه می ایستاد و تسلیم نمی شد. آنچه میان او و دکتر میلسیو در زمان تصدی وزارت دارائی، یا با قوام السلطنه در هنگام تعهد امور شهرداری طهران رفت مصداق کاملی از نیروی مقاومت و سرسختی است.

زندگی سالهای اخیر، دوران افسردگی نریمان بود. می گفت هیچ چیز حتی زندان مرا آنقدر رنج نمی دهد که این ایام از دیدن ظلم و بیکاری رنج می برم. تنها اشتغال او درین سالهای اخیر ترجمه^۲ زمان مشهور *Viollete* اثر *Ch. Bronte* نویسنده^۳ شهیر انگلیس (۱۸۵۵-۱۸۱۶) بود که در حدود نیمی از آن را ترجمه کرده بود و آخرین قسمتی را که زیر قلم آن مرحوم درآمده و آئینه^۴ تمام نمای افسردگی و غبار تیره^۵ حیات مترجم است در پایان این گفتار نقل می کنیم.

ناگفته نگذرم که آن مرحوم از ذوق ادبی و اطلاعات تاریخی برخوردار بود و قلمی توانا داشت و همین قسمت از ترجمه که نقل می شود نموداری از آن آتش مرده است.

زندگانی خصوصی و فردی نریمان شادی آور نبود. وی در حیات شخصی کامروایی نداشت. برآستی تنها و بی پناه و بینوا بود. اگر چه فرزند داشت اما دور از آنها زندگی میکرد. انیس جلیس و یارغار و رفیق شفیق او غالباً "آقای غلامرضا شهنواز بود که سالیان درازی از ایام زندگانی را با هم گذرانده بودند. درین سالهای اخیر آقای شهنواز و دخترایشان (خانم شهناز شریفزاده) پناه دهنده و مصاحب و پرستار او بودند. روزهای آخر عمر نیز به خانه^۶ آقای شریفزاده و به محبت خانم شهناز پناه برد و در همان جا جان سپرد. حشر و نشر عادی او درین سالهای اخیر با خانواده^۷ شهنواز و شریفزاده بود و در سرپرستی از کودکانی که خانم شریفزاده دارد کمال مراقبت را داشت. نسبت به کودکان مهربانی می کرد و هر روز مدتی را میان آنها می گذرانید و گویی بی مهری های روزگار را در کنار کودکان از یاد می برد و جبران می کرد.

نریمان از خاندان سادات عون جزایری بود، اما نام خویش را از جزایری به نریمان برگردانده بود. هیچگاه نمی خواست او را بنام جزایری بخوانند.

نریمان زنده^۸ جاوید شد. بقول مولانا "درگورکجاگنجی چون نور خدا داری". بی گمان